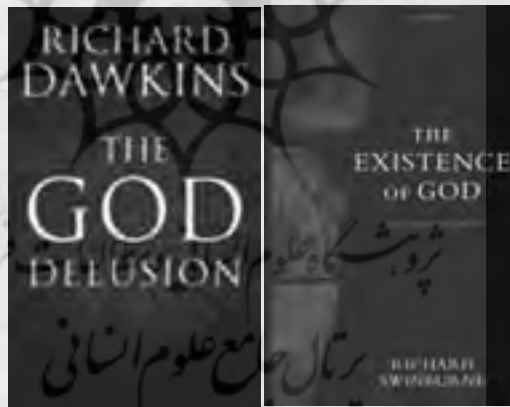


# اثبات وجود خدا

ریچارد سوئین-برن / ترجمه: مرتضی فتحی‌زاده\*\*



اشاره

در روزهایی که ریچارد سوئین-برن در ایران حضور داشت، چند سخنرانی در حضور استادان، دانش‌جویان و علاقه‌مندان ایرانی حوزه دین‌پژوهی و فلسفه دین ایراد کرد. نوشتار حاضر، متن یکی از این سخنرانی‌هاست که به قلم مرتضی فتحی‌زاده، مترجم و نویسنده آشنای حوزه معرفت‌شناسی و فلسفه دین به فارسی برگردان شده است.

کتاب ماه دین

چرا باور داریم اصلاً خدایی هست؟ پاسخیم این است که فرض وجود خداوند اصولاً تبیین می‌کند که چرا جهان طبیعی وجود دارد، چرا قوانین علمی وجود دارند، چرا حیوانات و انسان - ها فرصت ساختن شخصیت خوب یا بد خود یا هم‌نوعان خویش و تغییر محیط زندگی‌شان را دارند، چرا انسان‌ها آگاهی اخلاقی دارند، چرا میلیون‌ها نفر (غیر از خود ما) آشکارا به تجربه، یافته‌اند که از هدایت خداوند برخوردار بوده‌اند و چرا امور دیگری (و به نظر من پدیده‌های مربوط به زندگی مسیح) رخ می‌دهند؟ به واقع، فرضیه وجود خدا هم تجربه‌های ما را با معنا می‌سازد و این کار را بهتر از هر تبیین پیشنهادی دیگری انجام می‌دهد. به این دلیل است که خدا باوری صادق است.

من در این درس گفتار کوشش خواهم کرد تا نشان دهم که چگونه فرضیه وجود خدا این سه پدیده (وجود جهان، قوانین طبیعی و تکامل انسان‌ها و حیوانات) را معنادار می‌کند. این پدیده‌های پدیده‌ای برای همگان، به‌ویژه جهان و نظم آن، مدلل می‌سازند که چرا باور به وجود خدا از اعتقادات تمام مسیحیان، یهودیان و مسلمانان است. اقامه براهین برای اثبات وجود خدا را الاهیات طبیعی می‌نامند و سودمند خواهد بود که بحث خود را با اشاراتی اجمالی به جایگاه الهیات طبیعی در این بحث‌های سه‌گانه آغاز کنیم.

ارمیای نبی درباره «میثاق شب و روز» نوشت تا بر این نکته اشاره کند که نظم حاصل از توالی شب و روز نشان می‌دهد که خدای مقدس جهان، قدرتمند و قابل اعتماد است؛ یعنی آن اله، خدا بود. مکتوبات عهد عتیق این اندیشه را بسط می‌دهند که تفضیل آفرینش، بسی از خالقان جهان حکایت می‌کند. سن پول نوشت:

«امور غیبی خداوند از راه ادراک پدیده‌های موجود به روشنی دیده می‌شوند و مشرکان نیز خود می‌توانسته‌اند آن‌ها را ببینند. این سنت انجیلی در جهان یونانی متأخر با استدلال‌های افلاطون و ارسطو بر وجود مبدأ اعلی هستی در هم آمیخت و بنابراین، متکلمان مسیحی در شرق و غرب، از هزاره نخست کم - و بیش به اثبات وجود خدا بر پایه وجود یا نظم جهان پرداخته‌اند. ایرونئوس، گرگوری، آگوستین، ماکسیموس اقرار آورنده، و جان دمشقی از جمله این متکلمانند. قرآن نیز مثال ارمیای نبی را شرح می‌دهد و تصدیق می‌کند که «در اختلاف شب و روز و آنچه خدا در آسمان و زمین آفریده آیاتی برای پرهیزگاران است» و این جمله جز بر آنان آشکار نمی‌شود، زیرا به سرزنش کسانی می‌پردازند که از آیات خدا غفلت می‌ورزند. در قرن سوم، معتزله و اشاعره شکل‌های مختلفی از براهین اثبات خدا مبتنی بر تناهی و امکان جهان را بر پایه منابع یونانی بسط دادند. اوج این کار در آثار غزالی است، موسی بن میمون نیز سهم مؤثری در این روند دارد.

با آمدن هزاره دوم میلادی، متکلمان مسیحی غرب میانه (به‌ویژه توماس آکویناس و دانسن اسکاتس) این کار را با اقامه



براهینی دقیق و چشم‌گیر در اثبات وجود خدا پی‌گرفتند و این اقدام الاهیات طبیعی، بی‌وقفه در سنت کاتولیک قرن نوزدهم ادامه یافت. اما پروتستان‌های کلاسیک، هر چند باور داشتند که جهان طبیعی بسی بر وجود خدا دلالت می‌کند، گناه انسانی را مایه تضعیف توان‌مندی او در تشخیص این وجود می‌دانستند، و معتقد بودند در هر موردی راه‌های بهتری برای کسب معرفت درباره خدا وجود دارد. بر عکس، لیبرال (به‌ویژه پروتستان - بریتانیایی) به تفصیل از طبیعت بر ذات خداوند استدلال می‌کردند، چنان‌که بسیاری از آن‌ها شگفتی‌های طبیعی، به‌ویژه شگفتی‌های جدیدی را که از طریق میکروسکوپ و تلسکوپ گزارش شده بود، قرائنی بر وجود خداوند می‌دانستند و با استناد به آن‌ها می‌خواستند حیرت معاصران ایمان خود را برانگیزانند. اما سرانجام در قرن نوزدهم ترکیبی از استدلال‌های، به نظر بنده، بسیار بد برگرفته از هیوم و کانت و داروین موجب ترک برنامه قدیمی الاهیات طبیعی از سوی برخی از بخش‌های سنت مسیحی شد. متأسفانه مسیحیت، هم‌چون اسلام، نیازمند الاهیات طبیعی بود، زیرا آداب و اعمال دین مسیحیت، یهودیت و اسلام، تنها در صورتی معنا دارد که خدایی وجود داشته باشد. پرستش یک خالق معدوم یا درخواست از او برای انجام دادن کاری روی زمین یا بردن ما به بهشت در صورت وجود نداشتن خدا معنایی ندارد. چنان‌که کوشش برای گذراندن زندگی بر طبق اراده او در صورت نداشتن اراده بی‌معناست. اگر کسی بخواهد عملش به مسیحیت یا یهودیت یا اسلام عاقلانه باشد، باید به مدعیات اعتقادی نهفته در بن این عمل (تا حدی) باور داشته باشد. در میان این مدعیات، مدعایی اصلی وجود دارد که پیش‌فرض همه مدعاهای دیگر به شمار می‌آید و آن مدعا این است که خدایی هست. هیچ‌یک از متفکران مسیحی سال‌های نخستین ۱۸۵۰ فکر نمی‌کردند که براهین خوبی برای اثبات وجود خدا در دست است، به طوری که همه یا اکثر مؤمنان باید بر پایه این براهین به خداوند باور داشته باشند، یا این‌که تغییر دین همواره مستلزم این است که کسی بپذیرد این براهین قانع‌کننده‌اند (و من کاملاً متقاعد شده‌ام که هیچ تفکر مسلمانی نیز در این قرن‌ها چنین نمی‌پنداشته است). بیشتر مسلمانان و مسیحیان به خوبی می‌توانند وجود خدا را مسلم پندارند. بسیاری از نوکیشان ممکن است از پیش، باور داشته باشند که خدایی هست. تغییر کیش آن‌ها فقط مستلزم پذیرش مدعیات جزئی‌تری درباره خداست. اگر آنان از آغاز وجود خدا را باور نداشتند، ممکن است به معنایی بر پایه تجربه دینی، نه بر پایه الاهیات طبیعی به چنین باوری برسند. با این‌همه، بیشتر متفکران مسیحی قبل از ۱۸۵۰ (و شاید بیشتر متفکران مسلمان) معتقد بودند که براهین اثبات وجود خدا در دست است و برای کسانی که از آغاز وجود خدا را باور ندارند، ولی عاقل هستند، می‌توانیم به وسیله همین براهین اثبات کنیم

که خدایی هست.

بسیاری از متفکران دینی پساکانتی، توجه ما را به نقش تجربه دینی و سنت دینی در حفظ باورهای دینی جلب کرده‌اند. به‌واقع، اصل مبنایی باور عقلی این است که آن‌چه را در تجربه یافته‌اید، در صورت نبود قرائن و مدارک مخالف، احتمالاً همان‌گونه است که به نظر تان رسیده است. من این اصل را اصل زودباوری (credulity) می‌نامم. اگر به نظر تان می‌رسد که می‌بینید من بر صندلی سخنرانی تکیه داده‌ام یا صدای مرا می‌شنوید، پس احتمالاً چنین می‌بینید و می‌شنوید، مگر آن‌که بیدار شوید و بفهمید که همه آن‌ها خواب بوده است، یا مگر کسی به شما نشان دهد که واقعاً صندلی‌ای در این‌جا وجود ندارد و آن‌چه صندلی به نظر می‌آید، به واقع یک هالوگرام است. اصل مبنایی دیگر در باور عقلی این است که آن‌چه مردم به شما می‌گویند، در صورت نبود قرائن مخالف، احتمالاً صادق است. من این را اصل گواهی می‌نامم. بنابراین، اگر معلمتان به شما گفت که زمین میلیون‌ها سال عمر دارد، یا اگر در روزنامه‌ای خواندید که زمین لرزه‌ای در ترکیه رخ داده است، احتمالاً چنین اموری بوده‌اند، مگر آن‌که چیز دیگری آموخته باشید که در آن‌ها تردید می‌کنند. هنگامی که تردیدی پیش آید، ما به براهینی نیاز داریم تا نشان دهند که صندلی در این‌جا وجود دارد یا زمین میلیون‌ها سال عمر دارد. دلیل موجهی نداریم که این اصول عام عقلانیت را به باورهای دینی نیز تعمیم ندهیم. اگر شما تجربه آشکاری از خدا داشته‌اید، احتمالاً خدا را تجربه کرده‌اید و چنان‌چه معلمتان به شما بگوید خدایی هست، عاقلانه است که در صورت نبودن قرائن مخالف، سخن معلمتان را باور کنید. واقعیت رنج و درد، به منزله قرائن مخالف، ممکن است با اعتقاد به وجود خدا ناسازگار پنداشته شود یا آن را نامتحمّل بنماید. چنان‌که معلم دیگری ممکن است به شما بگوید خدایی نیست. قرائن ممکن است قوی یا ضعیف باشند. گاهی حتی ممکن است قرائن قوی‌تر باور کسی را که از تجربه بسیار قوی معلمان متعدد با زمینه‌های است (عقلاً) آشفته نسازد، اما به‌طور کلی، قرائن مخالف مسئله وجود خدا را هم‌چنان باز نگاه می‌دارد. از این‌رو، اگر قرار است خدا باوری عقلانی باشد، باید با براهین ایجابی تقویت شود یا آن قرائن مخالف با براهین سلبی ابطال شوند. از آن‌جا که امروزه در مغرب‌زمین شکاک و در دنیای مسیحیت کنونی تردیدهای بسیاری درباره وجود خدا هست، ما بیش از گذشته باید در تعمیق ایمان مؤمنان و هدایت کافران بکوشیم. قرون وسطائیان، برای نمونه، توماس آکویناس، کوشیدند از وجود جهان، در قالب استدلال‌هایی قیاسی، بر وجود خداوند استدلال کنند، اما حداکثر کاری که یک استدلال قیاسی می‌تواند بکند این است که چیزی را نتیجه بگیرد که شما در مقدمات استدلال به آن پای‌بندید. یک استدلال قیاسی معتبر، استدلالی

است که اگر شما مقدماتش را تصدیق کنید، ولسی نتیجه را رد کنید، به تناقض برمی‌خورید. با این همه، بسیار ناموجه است که فرض کنید، گزاره‌ای مانند «جهان فیزیکی وجود دارد، اما خدایی نیست» (هرچند پذیرش آن ممکن است نامعقول باشد) در بر دارنده تناقضی درونی است. زیرا این گزاره مانند گزاره «مربع دایره وجود دارد» نیست. گزاره «خدا وجود دارد» از مقدماتی که وجود جهان یا نظم آن را تأیید می‌کند، بسی فراتر می‌رود، اما استدلالی که معتبر و انمود می‌شود، معتبر نیست و در قرون پس از آکویناس، کسان بسیاری بر مغالطات متعدد استدلال وی اشاره کرده‌اند.

اما هر استدلالی از وجود جهان، نظم آن بر وجود خدا، استدلالی استقرایی است، نه استدلالی قیاسی، زیرا در چنین استدلالی مقدمات، نتیجه را تا حدی محتمل و حتی شاید بسیار محتمل می‌سازند، اما یقینی نمی‌سازند. همه استدلال - تجربی و تاریخ از نظریه می‌رسند، استدلال - اما ارسطو و اصحاب وی که کوشیدند (با موفقیت نسبی) استدلال‌هایی قیاسی را در شکل‌های مختلف قیاس تدوین کنند فهم اندکی از تمایز میان قیاس و استقرا داشتند، چه برسد به معیار استدلال استقرایی خوب. فقط امروزه ما شروع کردیم که فهمی از استقرا داشته باشیم. یکی از ویژگی‌های استدلال - های قیاسی این است که انباشتی (cumulative) اند. برخی از قرائن مذکور در مقدمات یک استدلال درجه احتمال خاصی به نتیجه می‌دهند، پاره‌ای دیگر از قرائن ممکن است بر احتمال آن بیافزایند. بنابراین، اگر استدلال از وجود جهان و نظم آن فقط نتیجه‌ای محتمل می‌دهد، نه نتیجه‌ای یقینی، بنابراین، جا برای تجربه دینی و سنت دینی باز است. من اکنون می‌خواهم بگویم که استدلال‌های سه‌گانه از وجود جهان، قوانین علمی ساده و از قوانین حاکی از تکامل انسان‌ها بر وجود خداوند، استدلال‌های استقرایی قوی‌اند. در این جا مجالی برای بحث درباره استدلال - های دیگر یا استدلال‌های علیه وجود خدا نیست.

هریک از پدیده‌های مذکور در بند آغازین درس گفتار من نقطه شروعی برای استدلال بر وجود خداوندند. این استدلال‌ها، الگوی مشترکی دارند. بدین سان که در همه آن‌ها ادعا شده پدیده E که همه ما می‌توانیم آن را مشاهده کنیم، پدیده‌ای شگفت‌انگیز و غریب است و در جریان معمولی امور، انتظارش نمی‌رفت، اما اگر خدایی وجود داشته باشد، انتظار وقوع پدیده E می‌رود؛ زیرا خداوند قدرت دارد E را پدید آورد و ممکن است تصمیم به ایجاد آن گرفته باشد. بنابراین، وقوع E دلیلی برای درستی فرض وجود خداست.

این گونه استدلال در علوم تجربی و تاریخ و دیگر حوزه‌های پژوهشی بسیار به کار می‌رود. چنان‌که مثلاً کارآگاهی‌ها

یافتن سرنخ‌هایی از یک جرم، هم‌چون اثر انگشتان جان روی گاوصندوق در محل جرم، پنهان کردن مقصدار پول در خانه‌اش و دیده شدن جان در جرم در شب ارتکاب جرم، حدمی - زند که این سرنخ‌های متعدد، هر چند ممکن است تبیین‌های دیگری داشت باشند، انتظارشان نمی‌رفت، مگر آن‌که جان دست به سرقت گاوصندوق زده باشد. هریک از این سرنخ‌ها قرینه است برای این‌که جان گاوصندوق را زده است و این فرضیه را تأیید می‌کند که «جان گاوصندوق را زده است». این قرائن و شواهد، انباشتی و فزاینده‌اند؛ یعنی وقتی روی هم انباشته می‌شوند، فرضیه سرقت را محتمل می‌سازند.

این نوع استدلال‌ها، استقرایی‌اند، چون پدیده‌های مذکور در مقدمات، قرائن و شواهد پنداشته می‌شوند. دانش‌مندان از این‌گونه استدلال برای اثبات وجود موجودات مشاهده‌ناپذیر بر پایه پدیده‌های مشاهده‌پذیر استفاده می‌کنند، برای نمونه، در آغاز قرن نوزدهم، دانش‌مندان، بسیاری از پدیده‌های گوناگون را در واکنش‌های شیمیایی مشاهده کردند، مانند این‌که برخی از مواد با نسبت ثابتی از وزن با یکدیگر ترکیب می‌شوند و مواد جدید دیگری می‌سازند (چنان‌که هیدروژن و اکسیژن همواره به نسبت وزنی ۱/۸ ترکیب می‌شوند و آب می‌سازند). سپس ادعا کردند در صورتی انتظار وقوع چنین پدیده‌هایی می‌رود که صدها نوع اتم مختلف وجود داشته باشند؛ ذراتی که به سبب خردی بسیار دیده نمی‌شوند. این ذرات به شیوه‌های خاصی ترکیب و باز ترکیب شده‌اند. فیزیکدان‌ها نیز به سهم خود وجود الکترون - ها، پروتون‌ها، نوترون‌ها و ذرات دیگر را مفروض گرفتند تا رفتار اتم‌ها و رفتار پدیده‌های مشاهده‌پذیر در مقیاس بزرگ‌تر را توضیح دهند. اکنون نیز آن‌ها کوارک‌ها را مفروض می‌گیرند تا رفتار فتون‌ها، نوترون‌ها و ذرات دیگر را تبیین کنند.

برای این‌که استدلال‌هایی از این نوع، استدلالی خوب باشند، یعنی قرائنی برای فرضیات خود فراهم سازند، باید چهار معیار را برآورند:

نخست، پدیده‌هایی که آن‌ها به منزله قرائن بیان می‌کنند باید از آن نوع پدیده‌هایی باشند که در صورت صادق بودن فرضیه مورد نظرتان، انتظار دارید که وقوع یابند. اگر جان گاوصندوق را زده باشد، پس کاملاً محتمل است که اثر انگشتان وی بر روی آن یافت شود.

دوم، اگر فرضیه مورد نظر کاذب است، آن پدیده‌ها باید با احتمال اندکی در جریان طبیعی امور رخ دهند. چنان‌که در مثال سرقت دیدیم که چگونه سرنخ‌های مختلف، مانند اثر انگشتان جان روی گاوصندوق، در جریان طبیعی امور انتظار نمی‌رفت.

سوم، فرضیه مورد نظر باید ساده باشد؛ یعنی باید وجود عمل موجودات اندکی را مفروض بگیرد؛ انواع اندکی از موجودات با اوصاف اندکی که به آسانی توصیف‌پذیر باشند و به شیوه ساده -

ای رفتار کنند. ما همیشه می‌توانیم موجودات جدید بسیاری با اوصافی پیچیده را مفروض بگیریم تا هر چیزی را که می‌بایم، تبیین کنیم؛ اما فرضیه ما فقط در صورتی با قرائن تأیید می‌شود که موجودات اندکی مفروض بگیرد. بدین‌سان انتظار مشاهده پدیده‌های مختلفی را در ما برمی‌انگیزاند که آن قرائن تشکیل می‌دهند. بنابراین، در مثال سرقت از گاوصندوق می‌توانستیم بگوییم برآون اثر انگشتان جان را روی گاوصندوق گذاشته، اسمیت به گونه‌ای لباس پوشیده تا در صحنه جرم، جان به نظر آید، و رویینسون، بدون تبانی با دیگران، پول‌ها را در آپارتمان جان پنهان کرده است. این فرضیه جدید ما را وامی‌دارد وقوع پدیده‌هایی را انتظار داشته باشیم که می‌بایم، چنان‌که فرضیه «جان گاوصندوق را زده است» همین انتظار را برمی‌انگیزاند. اما قرائن فقط فرضیه «جان گاوصندوق را زده است» را تأیید می‌کند نه فرضیه دیگر را. دلیلش این است که فرضیه «جان گاوصندوق را زده است» یک شیء (جان) و یک رفتار (سرقت گاوصندوق) را مفروض می‌گیرد و ما را وامی‌دارد پدیده‌های فراوانی را انتظار بریم که می‌بایم. دانش‌مندان همواره موجودات اندکی (مانند ذرات اتمی فرعی) را مفروض می‌گیرند که لازمند تا ما را وادارند انتظار وقوع پدیده‌هایی را داشته باشیم که مشاهده می‌کنیم. آن‌ها موجوداتی را مفروض می‌گیرند که به‌طور متغیر (یک روز به شیوه‌های و روز دیگر به شیوه‌های دیگر) رفتار نمی‌کنند، بلکه مفروضات آن‌ها چونان یک قانون ریاضی ساده و یک‌نواخت با امور مشاهده‌شده مطابقت دارند.

چهارم، فرضیه باید با علم ما به چگونگی عمل جهان در حوزه‌های وسیع‌تر سازگار باشد؛ یعنی با چیزی که من آن را معرفت پیش‌زمینه می‌نامم. چنان‌که فرضیه «جان گاوصندوق را زده است» باید با اطلاعات به دست آمده ما از موارد و موقعیت‌های دیگر درباره این‌که جان اغلب گاوصندوق را می‌زند، سازگار باشد؛ اما هرچه بیشتر با فرضیه‌ای سروکار داشته باشیم که مدعی تبیین حوزه وسیعی از پدیده‌هاست، این معیار ترک می‌شود - چون‌که حوزه‌های پژوهشی وسیع‌تر وجود ندارد - حوزه‌های علمی وسیع‌تری در خور ارزیابی یک نظریه عام فیزیکی، مانند نظریه عام اینشتاین، وجود ندارند که مدعی تبیین همه پدیده‌های فیزیکی باشند. بنابراین، این معیار در خور ارزیابی فرضیه خداشناسی، یعنی فرضیه وجود خدا، نیست؛ زیرا خداباوری فرضیه‌ای بسیار عام است، حتی عام‌تر از پردامنه‌ترین فرضیه‌های فیزیکی، و برای تبیین همه چیزهایی که می‌دانیم مطرح شده است. هر چه این معیارهای چهارگانه بهتر برآورده شوند، به استدلال استقرایی بر وجود علت قوی‌تر خواهد بود؛ یعنی در صورت وجود علت مفروض، احتمال وجود آن معلومات بیشتر می‌شود و چنان‌چه آن علت مفروض هرگز وجود نیابد، احتمال وقوع معلومات کمتر است و هرچه آن علت مفروض بسط‌تر باشد، تبیین مورد نظر با دانش پیش‌زمینه سازگارتر خواهد بود.

عام‌ترین پدیده‌ای که قرینه‌ای برای وجود خداست، جهان فیزیکی است از هنگامی که وجود یافته است، خواه آغاز زمانی داشته و محدود باشد، خواه بدون آغاز زمانی و نامحدود. قطعاً علم نمی‌تواند وجود خدا را تبیین کند، زیرا در یک تبیین علمی، وقوع حالتی از امور، S1، بر حسب حالتی از امور قبلی، S2، و قانون طبیعتی بیان می‌شود که می‌گوید S2، S1 را پدید می‌آورد. از این‌رو، علم می‌تواند تبیین کند که قرار داشتن سیارات در مواضع کنونی‌شان به سبب حالت قبلی سیستم (خورشید و مواضع سیارات در سال گذشته) و عملکرد قوانین کپلر است که می‌گویند حالت اخیر ناشی از حالت قبلی است. اما آنچه علم ذاتاً نمی‌تواند تبیین کند این است که چرا اصلاً چنین وضعیتی از امور وجود دارد.

پدیده بعدی مورد بحث من، عملکرد عام‌ترین قوانین طبیعت است؛ یعنی نظم طبیعت در مطابقت با قوانین بسیار عام فیزیکی، از جمله نظم‌های شیمی تابع عام‌ترین قوانینی که ممکن است هنوز کشف نشده باشند - شاید مانند معادلات میدان مربوط به نظریه نسبیت عام اینشتاین یا احتمالاً قوانین مربوط به نظریه - ای درباره همه پدیده‌ها. اکنون علم می‌تواند عملکرد یک قانون در حوزه‌ای مشخص را بر حسب عملکرد قانون عام‌تری تبیین کند. علم می‌تواند تبیین کند که چرا قانون گالیله صادق است؛ یعنی این‌که چرا اشیای کوچک نزدیک سطح زمین با شتاب سقوط می‌کنند. قانون نیوتن نتیجه می‌شوند، جسمی بسیار بزرگ‌تر از در نزدیک سطح آن قرار دارند، اما آنچه علم ذاتاً و ماهیتاً نمی‌تواند تبیین کند این است که چرا عام‌ترین قوانین کنونی طبیعت وجود دارند و فرضاً قوانین عام‌تری وجود ندارند که عملکرد آن‌ها را تبیین کنند.

وجود جهان و قوانین طبیعت پدیده‌هایی چنان عام و فراگیرند که ما مایلیم آن‌ها را نادیده بگیریم، اما می‌توانست اصلاً جهانی در کار نباشد یا ممکن بود جهان توده‌ای آشفته و بی‌نظم باشد. وجود جهان منظم نکته‌ای بسیار مهم است، اما تبیین آن فراتر از توانایی علم است. ناتوانی علم در تبیین این امور، پدیده‌ای موقتی نیست که به عقب‌افتادگی علم قرن ۲۱ بازگردد. بلکه ماهیت تبیین علمی چنان است که توانایی این‌گونه امور را ندارد؛ زیرا تبیین‌های علمی ذاتاً و ماهیتاً به قوانین نهایی طبیعت و نظم نهایی اشیای طبیعی پایان می‌یابند و پیشتر نمی‌روند. در حالی که مسئله من این است که چرا اصلاً قوانین طبیعی و اشیای طبیعی وجود دارند.

اما نوع دیگری از تبیین پدیده‌ها وجود دارد که ما همواره آن را به کار می‌بریم و شیوه مناسبی برای تبیین پدیده‌های می‌دانیم. این چیزی است که من آن را تبیین می‌نامم و ما اغلب این‌گونه



تبیین می‌کنیم که مثلاً پدیده E را شخص P برای رسیدن به هدف G ایجاد کرده است. چنان‌که در تبیین حرکت لب‌هایم می‌گوییم من آن‌ها را به قصد ایراد یک سخنرانی حرکت می‌دهم. فنجان روی میز این‌گونه تبیین می‌شود که شخصی آن را روی میز گذاشته تا آن را بنوشد. پیداست که این شیوه از تبیین امور با تبیین علمی فرق می‌کند. تبیین علمی مستلزم قوانین طبیعت و حالت قبلی امور است. تبیین شخصی مستلزم اشخاص و اهداف است. اگر ما نمی‌توانیم وجود جهان و نظم آن را به طور علمی تبیین کنیم، چه بسا بتوانیم آن را به شیوه شخصی تبیین کنیم.

اما اساساً چرا فکر می‌کنیم وجود جهان و نظم آن قابل تبیین است؟ ما در پی تبیین همه اشیا هستیم و فرض ما این است که هنگامی به چنین تبیینی دست می‌یابیم که تبیین ادعایی ما ساده باشد و سبب شود که انتظار داشته باشیم امور مورد تبیین به همین شیوه و نه به گونه‌ای دیگر رخ دهند. تاریخ علم نشان می‌دهد که ما پیوسته پدیده‌های متعدد و پیچیده را نیازمند تبیین دانسته‌ایم و خواسته‌ایم آن‌ها را بر حسب اموری ساده‌تر تبیین کنیم. حرکت سیارات، همکنشی‌های مکانیکی میان اجسام روی زمین، رفتار پاندول، جزر و مدها، رفتار ستاره‌های دنباله‌دار و مانند این‌ها مجموعه‌ای بسیار گوناگون از پدیده‌ها را می‌سازند. قوانین حرکت نیوتن، نظریه‌ای ساده می‌سازند که سبب می‌شود ما وقوع این پدیده‌ها را انتظار داشته باشیم و تبیین آن‌ها بر پایه این قوانین را صادق بدانیم. هزاران مواد شیمیایی مختلف با نسبت‌های گوناگون ترکیب می‌شوند و مواد مرکب دیگری پدید می‌آورند. این فرضیه که فقط صد و چند عنصر وجود دارد و این همه مواد گوناگون از آن‌ها ساخته شده‌اند، فرضیه ساده‌ای است که ما را وادار می‌دارد وجود این پدیده‌های مرکب را انتظار داشته باشیم.

جهان ما پدیده پیچیده‌ای است. مقادیر متمایز فراوانی از مواد با حجم، شکل و جرم محدود ولی غیرمعمولی وجود دارد. به تنوع گسترده کهکشانی‌ها، ستاره‌ها، سیارات و ریگ‌های ساحل دریا ترجمه کنید. ماده ساکن و راکد است و قوای مختلفی ندارد که بتواند در مورد اعمال آن‌ها تصمیم بگیرد. آن‌چه را که باید انجام دهد، می‌کند. ماده در هر منطقه‌ای مقدار محدود و انرژی و سرعتی معین دارد. اما جهان شیئی وسیع و پیچیده است.

سازگاری اشیا، با قوانین ساده در زمان‌ها و مکان‌های بی‌پایان نیز چیزی است که باید بر حسب اصطلاحات ساده‌تری تبیین شود. قوانین چیزی مستقل از اشیا یا مادی نیستند. بیان این‌که همه اشیا با قوانین مطابقت دارند، صرفاً به منزله این است که بگوییم همه اشیا دقیقاً به شیوه واحدی رفتار می‌کنند، نیروهای تأثیرگذاری مشخصی بر همدیگر دارند و آمادگی دارند آن نیروها را در شرایط خاصی به‌کار برند. اگر بگوییم مثلاً همه سیارات از قوانین کیپلر پیروی می‌کنند، به منزله این است که بگوییم هر سیاره‌ای در هر لحظه‌ای از زمان قدرت دارد به

همان شیوه‌ای حرکت کند که قوانین کیپلر می‌گویند و در صورت وجود خورشید و دیگر سیارات آمادگی انجام دادن این حرکت را دارند. بنابراین، سازگاری بسیاری میان قوا و استعدادها یا اشیا در همه زمان‌ها و مکان‌ها با قوانین طبیعت است. این سازگاری نیازمند تبیین است. اگر همه سکه‌های یک ناحیه نقش یکسانی داشته باشند یا همه کاغذهای درون یک اتاق نوشته واحدی داشته باشند، ما بر آن بود که این سازگاری‌ها را بر حسب منبع مشترکی تبیین کنیم. ما سازگاری‌های گسترده اشیا با قوانین طبیعت را نیز به همین سان تبیین می‌کنیم. مثلاً این حقیقت که همه الکترون‌های پدید آمده، ذرات دیگر را جذب یا دفع می‌کنند با آن‌ها به شیوه واحدی در هر نقطه‌ای از زمان و مکان به پایان ترکیب می‌شوند، نیازمند چنین تبیینی است.

فرضیه خداشناسی این است که جهان وجود دارد، چون شخصی الهی وجود دارد که آن را آفریده و قوانین طبیعت عمل می‌کنند. زیرا خدایی هست که سبب شده است آن‌ها چنین کنند. با هستی بخشیدن جهان و نهادن استعدادی در اشیا جهان موجب شده که آن‌ها طبق قوانین طبیعت از جمله قوانین ماده و انرژی عمل کنند؛ یعنی مقرر کرده هستی اشیا در هر لحظه‌ای از زمان محدود یا نامحدود همچون قبل، تداوم یابد. این فرضیه‌ای است که می‌گوید کسی اشیا را برای هدفی پدید آورده است. او مستقیماً در جهان عمل می‌کند، چنان‌که ما مستقیماً در مغزهایمان عمل می‌کنیم و آن‌ها را وامی‌داریم که دست‌ها و پاهایمان را حرکت دهند. با این تفاوت که جهان بدن خدا نیست، زیرا او می‌توانست در هر لحظه‌ای آن را نابود سازد و در جهان دیگری یا اساساً بدون جهان عمل می‌کند.

چنان‌که دیده‌ایم، تبیین شخصی و تبیین علمی دو شیوه ما برای تبیین وقوع پدیده‌های هستند، چون تبیین علمی جهان امکان‌پذیر نیست. بنابراین، یا تبیین شخصی جهان وجود دارد یا اصلاً تبیینی وجود ندارد. فرضیه وجود یک شخص الهی، فرضیه وجود داشتن بسیط‌ترین موجودی است که می‌تواند وجود داشته باشد؛ کسی که از قدرت ایجاد معلومات، علم به چگونگی ایجاد آن‌ها و اختیار ایجاد آن‌ها برخوردار است. این موجود الهی، بنا به تعریف، قادر مطلق جاویدان، عالم مطلق و کاملاً مختار است. او موجود جاویدانی است که قدرت و علم و اختیارش بی‌پایان است و حد و مرزی ندارد، جز حدود منطقی. فرضیه وجود موجودی با اوصافی بی‌نهایت که برای موجودی از این نوع اساسی است، فرضیه‌ای بسیار ساده و بسیط است و ساده‌تر این است که فرض کنیم این اوصاف با یکدیگر ارتباط عرضی ندارند، بلکه با افزوده از ذات آن شخص الهی ناشی می‌شوند. فرضیه وجود چنین کسی از فرضیه وجود خدایی با فلان و بهمان قدرت محدود بسیار ساده‌تر است. چنان‌که در فرضیه وجود ذاتی با جرم صفر و سرعت بی‌نهایت از این فرضیه که آن ذرات جرمی

با واحد ۰/۳۲۱۴۷ یا سرعتی برابر ۲۲۱ کیلومتر بر ثانیه دارد، ساده‌تر است، زیرا در مورد حدود مشخص و محدود باید تبیین کنیم که چرا فقط آن حدود خاص وجود دارند، اما نامحدودیت نیازمند تبیین نیست. از اختیار کامل خداوند نتیجه می‌شود که او در معرض هیچ تأثیری از غیر نیست که او را از انجام دادن کاری که دلیلی کار می‌کند، می‌داند انجام دادنش خیر است، زیرا او عالم میدانند چه چیزی خیر را انجام می‌دهد.

این که اصلاً چرا چیزی باید وجود داشته باشد، چه رسد به جهانی هم‌چون جهان ما پیچیده و منظم، بسیار شگفت است. اما اگر خدایی باشد، بسیار بعید نیست که چنین جهانی را آفریده باشد. جهانی چون جهان ما پدیده زیبایی است و صحنه‌ای است که انسان‌ها و مخلوقات دیگر می‌توانند در آن رشد کنند و سرنوشت خویش را رقم بزنند. نظم جهان آن‌را زیبا می‌سازد، بلکه مهم‌تر این که آن را جهانی می‌سازد که انسان‌ها می‌توانند در آن کنترل و تغییر را فرا بگیرند. یک خدای دارای اراده خیر می‌خواهد مخلوقاتی چون انسان را بیافریند که در انتخاب کارهای خوب و بد مختارند در برابر خود و دیگران بسیار مسئولند و می‌توانند شخصیت خود را به گونه‌ای بسازند که به خداوند عشق بورزند. برای این منظور ما به بدن و مکان نیازمندیم تا بتوانیم همدیگر را حفظ کنیم یا به همدیگر زیان یا سود برسانیم و این کار نیز در صورتی امکان‌پذیر است که جهان دارای قوانین طبیعی سالمی باشد و ما بتوانیم با شناخت آن‌ها راه‌هایی برای اعمال مختلف و قابل پیش‌بینی بجویم. اگر انسان‌ها بدانند که با کاشتن برخی بذرها، وجین کردن و آبیاری آن‌ها، غلات خواهند روئید، می‌توانند کشاورزی را پدید آورند. اگر انسان‌ها بدانند با مالیدن چوب‌ها بر همدیگر می‌توانند آتش تولید کنند، قادر خواهند بود نیازهای غذایی خود و دیگران را برآورده سازند. قوانین قابل شناخت و دسترسی طبیعت به انسان‌ها امکان می‌دهد تا درباره نحوه رفتار با یکدیگر تصمیم بگیرند. بنابراین، خدا دلیل خوبی دارد که جهانی منظم بیافریند و با فرض قادر مطلق بودنش می‌تواند چنین کاری کند. از این رو، فرضیه وجود خدا، وجود کنونی جهان را از وجود جهانی به گونه‌ای دیگر محتمل‌تر و مقبول‌تر می‌سازد.

این فرضیه‌ای بسیار ساده است و از این رو وجود جهان و سازگاری پدیده‌ها با قوانین ساده طبیعت را به خوبی تبیین می‌کند و قرائن و شواهدی اساسی برای پذیرش آن به دست می‌دهد.

آخرین پدیده‌ای که می‌خواهم بررسی کنم، تحول حیوانات و انسان‌هاست. در نیمه قرن نوزدهم داروین نظریه پرجاذبه‌اش درباره تحول از طریق انتخاب طبیعی را برای تبیین وجود حیوانات و انسان‌ها مطرح کرد. روزگاری فقط موجودات زنده

(ارگانیسم‌های) اولیه بودند. این موجودات به شیوه‌های گوناگون از والدین خود تغییر کردند، برخی بلندقدتر بودند، برخی کوتاه‌تر، گروهی چاق‌تر و عده‌ای لاغرتر، برخی بال‌دار و برخی بدون بال و مانند این‌ها. این حیوانات ویژگی‌هایی داشتند که آن‌ها را با طبیعت سازگار می‌کرد و به همین سبب باقی ماندند و این ویژگی‌ها را به نسل‌های بعدی انتقال دادند. اگرچه آن‌ها خود تا حدی شبیه والدینشان بودند، فرزندان با آن‌ها فرق می‌کردند. گونه‌هایی از حیوانات باقی ماندند که بهتر با محیط سازگار شدند و باقی ماندند و احتمالاً به نسل‌های بعدی هم منتقل شدند. این روند میلیون‌ها سال ادامه یافت تا دامنه گسترده‌ای از حیوانات امروزی را پدید آورد. هر کدام از این گونه‌های مختلف حیوانات با محیطی خاص سازگارتر شدند. از جمله ویژگی‌های ممتاز در تنازع و بقا، هوش بود که سرانجام موجب تکامل انسان شد. این تبیین داروین درباره این است که چرا امروزه حیوانات و انسان‌ها وجود دارند. توصیف داروین از ساختار تکاملی موجودات قطعاً درست است. اما نکته این است که این ساختار که به این سبب کار می‌کند که قوانین زیست - شیمیایی خاصی وجود دارند، مانند این که حیوانات فرزندان بسیاری تولید می‌کنند، این فرزندان به شیوه‌های گوناگون با والدین فرق می‌کنند. اما چرا این قوانین وجود دارند و نه قوانین دیگر؟ بی‌تردید زیرا این قوانین از قوانین پایه فیزیک نتیجه می‌شوند. اما چرا قوانین پایه فیزیک به گونه‌ای هستند که قوانین تکامل را موجب می‌شوند؟ و چرا در وهله نخست موجودات زنده (ارگانیسم‌های) اولیه وجود داشتند؟ یک تبیین موجه این است که بگوئیم ابر غلیظ ماده، انرژی در زمان انفجار، که به گفته دانشمندان امروزی حدود ۱۵۰۰۰ میلیون سال پیش رخ داده است، دوره‌های هزاره‌ای را پدید آورده که طی آن‌ها قوانین فیزیکی با موجودات زنده سازگار شده‌اند، اما چرا ماده در وهله نخست برای رشد تکاملی موجودات مناسب بود؟ ما با توجه به قوانین فیزیکی و حالت ماده اولیه چاره‌ای نداریم جز آن‌که بگوئیم بیشتر از این نمی‌توانیم تبیین کنیم یا این‌که تبیین دیگری را مفروض بگیریم. مسأله در این جا این نیست که چرا اصلاً قوانین طبیعت وجود دارند یا چرا اصلاً ماده وجود دارد، بلکه این است که چرا قوانین طبیعت و ماده چنان ویژگی دارند که می‌توانند گیاهان، حیوانات و انسان‌ها را پدید آورند. از آن‌جا که این ویژگی خاص عام‌ترین قوانین طبیعت است، علم نمیتواند تبیین کند که چرا آن‌ها این ویژگی را دارند. اگرچه علم می‌تواند تبیین کند که چرا ماده در زمان انفجار بزرگ و در مرحله نخستین جهان فلان ویژگی خاص را داشته یا اگر جهان تاکنون تداوم یافته است، به سبب وجود قوانین طبیعت و چهره‌های ویژه‌ای از ماده در زمان‌های مختلف بوده است.

مثلاً نسبت خاصی از ماده و انرژی در هر زمانی وجود داشته که زمین‌های مناسب برای پیدایش گیاهان و حیوانات و انسان‌ها فراهم آورده است. تبیین علمی به همین جا پایان می‌پذیرد و این مسأله هم‌چنان باقی می‌ماند که آیا ما به این تبیین خرسند شویم

یا باید پا از این تبیین فراتر بگذاریم و به سوی تبیین شخصی برحسب فاعلیت خداوند برویم.

آنچه سبب می‌شود در این مورد تصمیم بگیریم این است که چقدر احتمال دارد قوانین و شرایط اولیه به طور اتفاقی این ویژگی خاص را داشته باشند. تحقیقات علمی اخیر توجه ما را به این نکته جلب کرده که جهان به دقت بسیار تنظیم شده است. قرائن موجود نشان می‌دهد که ماده - انرژی در زمان انفجار بزرگ باید چگالی و سرعت کاهش (recession) مشخصی داشته باشد. افزایش یا کاهش احتمالی یک در میلیونیم سبب می‌شد حیاتی در جهان پدید نیاید. مثلاً اگر انفجار بزرگ سبب شده بود کوتوم‌های ماده - انرژی اندکی سریع‌تر از همدیگر کاهش می‌یافتند، هیچ کهکشان، ستاره، سیاره و هیچ محیط مناسبی برای زندگی شکل نمی‌گرفت، اگر کاهش اندکی آهسته‌تر بود، جهان بر روی خود فرو می‌ریخت پیش از آن‌که حیاتی بتواند شکل بگیرد. به همین‌سان، اگر قرار بود حیاتی پدید آید، باید ثابت‌های قوانین طبیعت باید در محدوده‌های بسیار خاص واقع می‌شدند. اگر بپذیریم که نوع دیگری از قوانین متفاوت با قوانین کنونی جهان امکان‌پذیر بودند، باید نوعی بسیار ویژه باشند، نه ساده‌تر از قوانین کنونی. بنابراین، بسیار بعید است که حیات هوشمندی پدید بیاید. بنابراین، کمترین احتمال می‌رود که قوانین طبیعت و شرایط اولیه از روی بخت و اتفاق و ویژگی حیات زایی داشته‌اند. اما خداوند قادر است این ویژگی را به ماده و قانون بدهد. اگر بتوانیم اثبات کنیم که او دلیلی برای چنین کاری داشته است، پس این فرضیه را تأیید می‌کرده است. ارزشمندی موجودات متجسد مُدرک که فرایند تکاملی آن‌ها را پدید آورده و مهم‌تر از همه انسان‌هایی که می‌توانند آگاهانه تصمیم بگیرند که چه نوع جهانی باید باشد، دلیل دیگری است (افزودن بر علم و جمال حق) که خدا چرا اصلاً جهانی آفریده است.

بنابراین، سه برهانی را که برای اثبات فرضیه وجود خدا بررسی کردیم؛ یعنی برهان وجود جهان، سازگاری آن با قوانین طبیعی و برهان وجود انسان‌ها و حیوانات، همگی استدلال‌هایی‌اند که سه معیار استدلال‌های استقرایی لازم برای یک تبیین را به خوبی برمی‌آورند. پدیده‌هایی که در مقدمات این استدلال‌ها بیان شده‌اند، به طور عادی انتظار وقوعشان نمی‌رود، بلکه در صورتی انتظار وقوع آن‌ها را داریم که علت مفروض، در نتیجه موجود باشد و فرضیه وجود آن علت نیز ساده باشد. به واقع، من معتقدم که این‌ها نه فقط استدلال‌های خوبی برای وجود خداوندند، بلکه استدلال‌هایی بسیار قوی‌اند. فرضیه موجود الهی مفروض، بسیار ساده است، بسیار نامتحمّل است که پدیده‌های مذکور به طور اتفاقی رخ دهند، مثلاً این‌که باید تعداد فراوانی از این اتم‌ها در جهان موجود باشند که همه آن‌ها به شیوه یکسانی رفتار می‌کنند و حیات انسانی پدید می‌آورند.

البته خدایی که براهین و استدلال‌ها از او حکایت می‌کنند، شخص (یا اشخاصی) است که ما فقط می‌توانیم آن دسته از اوصاف وی را بشناسیم که مسئول پدیده‌های مورد بحث من هستند؛ یعنی اوصافی چون قدرت مطلق، علم مطلق و اختیار کامل (و اوصاف دیگری که به نظر من همگی نتایج این اوصافند، مانند حضور مطلق و خیر محض). البته ما نمی‌توانیم کاملاً بفهمیم که کدام‌یک از این اوصاف اساسی‌تر و ذاتی‌اند. اما برای انسان مسافر در این زندگی، همان صفت اولی کاملاً بسنده است، و برخی انسان‌های مسافر در این جهان مدرن به استدلال‌های استقرایی نیازمندند تا نشان دهد که خداوند دارای این اوصاف است. |

پی‌نوشت:

\*خطابه سوئین‌برن در ایران

\* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران

پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فرهنگی  
مجمع علوم انسانی